

## شرح یک عکس



# عشقِ زمانِ کرونا

نوشته محمد رضا شاهرخی نژاد

ما انسان‌ها در زندگی‌مان خیلی خرج می‌کنیم. در واقع دارایی‌هایمان مقداریش مادی است و خیلی‌های دیگرش غیر مادی. اما وقتی راجع به خرج کردن صحبت می‌کنیم فقط و فقط دارایی‌های مادی‌مان به‌خاطرمان می‌آید و فراموش می‌کنیم مهم‌ترین دارایی‌مان «امید» است. هر روز صبح که چشمانمان باز می‌شود، امیدواریم که امروز روز دیگری باشد. همین تکرار مکررات امیدواری است که آرام آرام زندگی را می‌برد به ورطه

روزمرگی. ما ترجیح می‌دهیم بیشتر برنده باشیم تا بازنده. قبولی در دانشگاه، ازدواج، خرید خانه، حساب بانکی پر و پیمان، داشتن پاسپورت کشوری دیگر (البته کشوری که برای رسیدن به آن باید به سمت غرب رفت) و... همه اینها زندگی را روزمره می‌کند تا زمانی که ناگهان بیماری سر می‌رسد یا طلاق جاری می‌شود یا ورشکستگی می‌آید پشت در خانه یا... اینجاست که نیمه تاریک زندگی خودش را به ما نشان می‌دهد

و دقیقاً در همین زمان است که امید (همان مهم‌ترین دارایی‌مان) کمبود یا نبودش مشخص می‌شود. طایفه‌ای که امید نداشته باشد وقتی زندگی روزمره‌اش به مخاطره می‌افتد، نمی‌داند چه کند. گیج و منگ می‌شود. نمی‌داند بقیه کجای کائنات را بگیرد و خشمش را فرو نشانند. عکس این زوج چینی که به تازگی سند ازدواج‌شان را گرفته‌اند و هرچند چهره‌شان در پس ماسک پنهان است، مشغول گرفتن عکس از خودشان هستند،

برای من همان امید است. البته نمی‌خواهم معنای این نوشتار را تا سطح «در ناامیدی بسی امید است» تنزل دهم. منظورم آن بخشی از امید فردی و جمعی است که هر یک در گرو دیگریست و ما آن را فراموش کرده‌ایم. انسان زمانی دیگر چاره‌ای برای خودش نمی‌یابد که دست می‌کند در جیب‌اش و ناگهان می‌فهمد امیدش تمام شده است. راستش اگر چند خط بالاتر به «نیمه تاریک» زندگی اشاره کردم اصلاً منظورم این نبود

که آن نیمه را باید از زندگی پاک کرد بلکه یاد این بخش از نوشته سوزان سونتاک افتادم که: «بیماری نیمه تاریک زندگی است، تابعیت طاقت فرسایی دارد. هر که به دنیا می‌آید دارای تابعیتی دوگانه است، یکی متعلق به قلمرو تندرستان و دیگری برای قلمرو بیمارستان. اگرچه همگی ترجیح می‌دهیم از گذرنامه خوبمان استفاده کنیم، دیر یا زود ناگزیر می‌شویم تا، دست کم برای مدتی کوتاه، خودمان را شهروند آن مکان دیگر نیز بدانیم.» ■